

## جامعه‌ی ایران و معضل توسعه

ناصر پایدار

نظام سرمایه‌داری، دیر زمانی است که زمینه‌های تاریخی توسعه و انکشاف خود را از دست داده است. اگر این نظام هم چنان به بودن خود ادامه می‌دهد، این امر دال بر وجود ظرفیت تاریخی‌اش برای استمرار توسعه نیست. جایگزینی هر شیوه‌ی تولید یا هر شکل جامعه‌ی بشری با شکل بعدی، در گرو آمادگی و تدارک طبقه‌ی اجتماعی معینی است که نابودی نظام موجود، شرط رهایی وی از استثمار و اسارت و حکومت شوندگی است. ناتوانی و فقدان آمادگی این طبقه‌ی اجتماعی، مترادف با ظرفیت شیوه‌ی تولید مسلط برای تداوم توسعه نیست. بن بست حی و حاضر سرمایه‌داری به ویژه هنگامی به طور علمی و مادی قابل لمس است، که در تبیین آن از «کاپیتال» مارکس استمداد شود. نوشته‌ی حاضر به بررسی فهرست وار این مساله، نخست در سطح جهانی و سپس در مورد مشخص جامعه‌ی ایران، می‌پردازد.

بن بست تاریخی توسعه‌ی سرمایه‌داری

عامل اساسی بن بست توسعه‌ی سرمایه‌داری - خواه گذرا و خواه مزمّن یا غیرقابل گذر - خود سرمایه، یعنی رابطه‌ی تولید اضافه ارزش، رابطه‌ی تبدیل حاصل کار به سرمایه، رابطه‌ی تبدیل کار زنده به کار مرده و تسلط فزاینده‌ی دومی بر اولی، رابطه‌ی انفصال همه سویی‌ی انسان از حاصل کار و سرنوشت تولیدات خویش است. روند انباشت و خودگستری سرمایه، روندی ذاتا بحران‌زا است. نظام کاپیتالیستی با این سرشت بحران‌زا و زیر فشار پیکار جنبش کارگری، وارد مرحله‌ای شده است که:

اولاً: عامل واقعی بروز بحران، هر چه سرطانی‌تر و بدخیم‌تر در پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی جهانی ریشه دوانیده است؛ و ثانیاً: مکانیسم‌ها و اهرم‌های درونی خنثی‌سازی فرآیند بروز بحران، کارایی و ظرفیت کارکرد خود را هر چه بیش‌تر از دست داده است. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح بین‌المللی، در طول این چند دهه به طور خیره‌کننده‌ای بالا رفته است. میزان سرمایه‌ی شرکت Nokia در حال حاضر با یک دهم کل تولید ناخالص سالانه‌ی کشور فنلاند برابری می‌کند. آمار دقیقی از شمار کارگران این مونوپول در دست نداریم، اما با ملاحظه‌ی این که حاصل کار هر کارگر تولیدکننده‌ی موبیل فقط در طول دهه‌ی ۹۰، حدود ۳۰ برابر افزایش داشته است، می‌توان نرخ حیرت‌آسای سیر تصاعدی ترکیب آلی سرمایه در این عرصه‌ی صنعتی را حدس زد. در آمریکا، حجم سرمایه‌ی مونوپول AOL Time Warner از ۳۵۰ میلیارد دلار متجاوز است. این رقم معادل کل تولید ناخالص سالانه‌ی یکی از ثروت‌مندترین کشورهای جهان، یعنی سوئد است. میزان سرمایه‌ی انحصاراتی مانند Microsoft و Yahoo یا سایر انحصارات TMT کم‌تر از این حدود نیست. شتاب جهش وار و افسانه‌ای نرخ ترکیب آلی سرمایه، مطلقاً خاص رشته‌های IT نیست، بلکه عظیم‌ترین بخش سرمایه‌ی جهانی را شامل می‌گردد. مطابق یک آمار در شروع دهه‌ی ۹۰ سده‌ی پیش، شمار کارگران صنعتی در ۶ کشور پیش‌رفته‌ی اروپایی، حدود ۲۵ درصد کاهش یافت و این در حالی بود که ارزش سرمایه‌ی ثابت این جوامع به طور چشم‌گیری فزونی گرفته بود. در نظر بیاوریم، که حتا افزایش مطلق شمار کارگران در شاخه‌های صنعتی خود به طور معمول با کاهش نسبی کارگران شاغل نسبت به ارزش سرمایه‌ی ثابتی که کارگران به حرکت در می‌آورند، هم راه است؛ اما در این جا بحث پیرامون این روند نیست. گفتگو از این است، که به موازات سیر صعودی میزان سرمایه‌ی ثابت در این کشورها، جمعیت کارگران شاغل حتا به طور مطلق دچار یک کاهش چشم‌گیر ۲۵ درصدی بوده است. دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ قرن بیستم، از لحاظ سیر تمرکز سرمایه‌ها و ادغام عظیم‌ترین غول‌های صنعتی و مالی جهان، یکی از دوره‌های پر حادثه‌ی تاریخ سرمایه‌داری بوده است و این نیز به نوبه‌ی خود روند افزایش متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه‌ی اجتماعی بسیاری جوامع و از این طریق سرمایه‌ی جهانی را شتابناک‌تر ساخته است. پدیده‌ای که این

روزها از سوی اقتصاددانان مختلف تحت نام «بحران ساختاری» فرموله شده است، درست در همین جا و با ارجاع به همین مشخصه‌ی مهم قابل توضیح است. تولید سرمایه داری به طور تاریخی وارد فاز جدیدی شده است. خصلت نمای واقعی این فاز، هم آمیزی دو مولفه‌ی تعیین کننده است. نخست: نرخ تاریخی بی سابقه‌ی ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش عظیمی از جهان؛ و دوم: تنزل چشم گیری که در کارایی یا برد تاثیر اهرم ها و مکانیسم های درونی خنثی کننده‌ی گرایش رو به افت نرخ سود رخ داده است. این که ظرفیت تاثیر عوامل مذکور چگونه و به چه صورت دچار کاهش شده است، موضوعی است که توضیح آن نیازمند بحث بیشتر است و در این جا فقط به یک اشاره‌ی کوتاه بسنده می کنیم.

شدت استثمار نیروی کار، کاهش دستمزدها به پایین تر از ارزش خود، ارزان شدن عناصر سرمایه‌ی ثابت، اضافه جمعیت نسبی و بالاخره بازرگانی خارجی از جمله‌ی مهم ترین و موثرترین این عوامل هستند. نظام سرمایه داری در طول این چند دهه با اعمال حداکثر توحش ممکن علیه طبقه‌ی کارگر جهانی، برای استفاده از این اهرم ها در جهت مقابله با وقوع بحران ها برنامه ریزی و تلاش کرده است، اما این طرح ها و دسیسه ها با تمامی ابعاد جنایت کارانه‌ای که داشته و دارند، چاره‌ی کار سرمایه‌ی جهانی برای غلبه‌ی موقتی بر بحران به شیوه‌ی سابق نبوده و نیست.

افزایش اضافه ارزش نسبی از طریق رشد بارآوری کار اجتماعی که به مدد انقلاب عظیم انفرماتیک سده های اخیر، منحنی صعودی خیره کننده‌ای داشته است، در رویه‌ی معکوس خود با افزایش غول آسای ترکیب ارگانیک سرمایه یا همان عامل پایه‌ای تنزل نرخ سود توأم بوده است. این فاکتور بیش تر نقش انتقال اضافه ارزش از یک بخش دنیای سرمایه داری به بخش دیگر را بازی کرده است و برد تاثیر آن در خنثی ساختن گرایش رو به نزول نرخ سود تا آن جا که به کل سرمایه‌ی جهانی برمی گردد، به ویژه در قیاس با دوره های دیگر تاریخ سرمایه داری، بسیار محدود بوده است. به طور مثال، می توان مکانیسم اثر آن در فاز اخیر گلوبالیزاسیون سرمایه را با آغاز قرن پیش یا سال های بعد از جنگ امپریالیستی دوم مقایسه کرد. در آن دوره ها، حجم و میزان سرمایه‌ی متمرکز جهانی قابل قیاس با حال حاضر نبود؛ ثانیاً بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه به نسبت شرایط کنونی بسیار ناچیزتر بود؛ ثالثاً و از همه مهم تر آن که این سیر تمرکز یا افزایش ترکیب آلی سرمایه با گسترش بسیار پر شتاب پایه های عمومی انباشت کاپیتالیستی در سه قاره‌ی وسیع آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا هم راهی می شد. حوزه های کاملاً نوین انباشت سرمایه با نیروی کار شبه رایگان و بهره گیری از منابع عظیم مواد خام یا معادن و محصولات که در تنزل بهای سرمایه‌ی ثابت نقش موثر داشتند، به علاوه‌ی سود سرشار حاصل از تجارت خارجی، همه و همه در خنثی سازی گرایش رو به افت نرخ سود سرمایه‌ی انحصاری امپریالیستی اعجاز به پا می کردند. گلوبالیزاسیون سرمایه در دوره‌ی اخیر با چنین مشخصاتی آمیخته نبوده است و نقش مکانیسم های مهار کننده‌ی عوامل بحران در آن – به طور مقایسه‌ای – بسیار ناچیزتر بوده است.

شدت استثمار نیروی کار از طریق تطویل روزانه‌ی کار نیز اگر چه با تمامی سببیت کاپیتالیستی در همه‌ی مناطق دنیای سرمایه داری – به طور رسمی و قانونی یا غیر رسمی – عملاً بر کارگران تحمیل شده است، اما بالاخره با توجه به مرزهای فیزیکی یا مقاومت جنبش کارگری، نقش موثر اوایل قرن را برای سرمایه داری بازی نمی کرده است. روزانه‌ی کار در ایران امروز، به طور واقعی بسیار بیش تر از دهه های پیش است. در هنگ کنگ، زمان کار هفتگی ۷۵ ساعت، در انگلیس، عملاً بالاتر از ۴۴ ساعت و در همه جای دنیا به شیوه های مختلف – و به طور خاص در شکل اجبار ناشی از گرسنگی و فقر کارگران به قبول روزانه‌ی کار طولانی تر – رو به فزونی نهاده است.

افزایش شدت کار نیز در این دوره بی سابقه بوده است. در جامعه‌ی سوئد، میزان ابتلای کارگران به انواع بیماری های ناشی از فشار کار در طول سه سال اخیر سیر صعودی داشته است و این در حالی است، که وضعیت ایمنی و بهداشت کار در سرتاسر دنیا از سوئد بدتر است. با همه‌ی این ها در قیاس با دوره‌ای که سرمایه‌ی متمرکز امپریالیستی از طریق گشایش پروسه‌ی خلع ید و توسعه‌ی پایه های انباشت، خیل عظیم سکنه‌ی روستاهای سه قاره را خارج از هر گونه

معیار و محاسبه به سیاه چال‌های بردگی مزدی شبه رایگان فرو می‌کشید، این فاکتور نیز مشکل گشای سرمایه در جدال با بحران‌ها نبوده است.

سرمایه داری جهانی در استفاده از اهرم کاهش دستمزدها نیز به تمامی اشکال توحش دست‌یازیده است. میزان دست‌مزد روزانه‌ی یک کارگر ایرانی به طور واقعی تا ۲۵ درصد دهه‌ی ۷۰ قرن پیش تنزل نموده است. این سیر نزولی بهای واقعی دست‌مزدها، پدیده‌ای جهان‌شمول بوده است و کارگران تمامی دنیای سرمایه‌داری، از جمله پیش‌رفته‌ترین ممالک، را شامل می‌گردد. اما این اهرم نیز به حکم تحولات مبتنی بر درون‌مایه‌ی سرمایه، فاقد کارایی پیشین است. بهای بازتولید نیروی کار، حتی زیر فشار سبعمانه‌ترین تعرضات بورژوازی علیه معیشت کارگران، باز هم تا حد معینی می‌تواند تنزل یابد. سرمایه‌داری خود با سرشکن ساختن بخشی از بار بحران‌ها بر بهای وسایل معیشتی، با گلوبالیزه کردن بهای کالاها، و با رقابت‌زدایی و فرمان فرما ساختن قیمت‌های متناظر با نرخ سود انحصاری، امکان بهره‌گیری از اهرم کاهش دست‌مزدها در مقابله با سیر رو به افت نرخ سود را حداقل در قیاس با گذشته محدودتر ساخته است. این امر در زمینه‌ی کاهش هزینه‌ی سرمایه‌ی ثابت نیز – نظیر آن‌چه که پیرامون سایر مولفه‌ها گفتیم – کم و بیش مصداق دارد. حاصل این فرآیند، با همه‌ی مولفه‌هایی که اشاره کردیم، ورود سرمایه‌داری به فاز ویژه و تازه‌ای از انحطاط تاریخی است. متفکرین بورژوازی با تمام انرژی فکری و با بلاهت و کوردلی طبقاتی تلاش می‌کنند، تا در نگاهی یک‌سویه به گلوبالیزاسیون، واقعیت این فاز نوین انحطاط را از انظار دور نگاه دارند. مضمون و مکان توسعه‌ی کاپیتالیستی در شرایط جاری دنیای سرمایه‌داری، تنها و تنها زیر شعاع یک نگرش راستین مارکسی نسبت به همه‌ی وجوه تحولات اخیر قابل فهم است. اگر بر اساس کلیه‌ی آمارهای منتشره‌ی خود منابع و مراجع سیستم کاپیتالیستی، هیچ‌روزی نمی‌گذرد که زندگی مردم کارگر و توده‌های میلیاردین فرودست دنیا تیره و تارتر نشود، دقیقاً به خاطر آن است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از زمان‌ها پیش، تمامی نقش و فونکسیون خود را برای دامن زدن به هر نوع انکشاف و توسعه‌ی تمدن‌زا به طور کامل از دست داده است. ساقط نمودن بشریت فرودست از هستی فی‌الحال موجودش، تنها راه زنده ماندن این نظام است. بحث توسعه‌ی اقتصادی – سیاسی در دنیای روز سرمایه‌داری، نمی‌تواند بدون مراجعه‌ی دقیق به ویژگی‌های این فاز از هیچ اعتبار و ارزشی برخوردار باشد. توسعه در روایت کاپیتالیسم، اساساً داربست اسارت بشریت در منجلاب بردگی مزدی است؛ اما سرمایه‌داری خود حتماً امکان توسعه‌ی دنیا با این خصوصیت را نیز به پایان رسانده است. گلوبالیزاسیون بیش‌تر از آن‌که ردپایی از توسعه‌ی صنعتی و انکشاف اقتصادی به دست دهد، تغییراتی در تقسیم کار جهانی و سرریز اضافه‌ارزش از حوزه‌های با ترکیب نازل‌تر به سمت حوزه‌های با ترکیب بالاتر را دنبال می‌کند. حاصل این روند، تسلط یک بحران ساختاری و کور شدن تاریخی چشم انداز توسعه‌ی افزون‌تر اقتصادی اجتماعی در داربست بقای سیستم کاپیتالیستی است.

شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در حلقه‌ای از تکامل مادی تاریخ، نقش معین و محدودی را در فرآیند توسعه‌ی اقتصادی، مدنی، سیاسی، علمی، فکری و اجتماعی جوامع بشری ایفا کرد. این فاز انکشاف، با رشد ابزار کار، تکنیک، دانش‌های بشری، بارآوری کار انسانی و تولید اجتماعی هم‌راه بود، اما تمامی دست‌آوردهای آن یک سره از قوانین سودآوری سرمایه و از ملزومات انباشت کاپیتالیستی تبعیت می‌کرد. انسان و نیازهای زیستی و ملزومات رشد انسانی در سراسر این دوران، حتی در شکوفاترین عصر توسعه بخشی سرمایه‌داری، فقط و فقط در مواردی مطرح بوده است که یا حکم شرط و شروط خودگستری سرمایه را داشته است، یا زیر فشار مبارزات پرولتاریا و موج تعرض جنبش کارگری بر سرمایه‌داران تحمیل می‌شده است. دامنه، عمق، و حد و حدود توسعه‌ی شرایط زیست اقتصادی، مدنی، و رفاهی بشر در این دوران در همه جا دقیقاً از این دو مولفه، یعنی نیاز سودآوری سرمایه در یک سو و ظرفیت پیکار طبقه‌ی کارگر در کشورهای مختلف علیه استثمار کاپیتالیستی در سوی دیگر، تبعیت می‌نموده است. کلیه‌ی پیش‌رفت‌های علمی، تکنیکی، آموزشی، فرهنگی، گسترش نسبی رفاه عمومی در بخش‌هایی از دنیا، رهیافت‌های پزشکی و بهداشتی، برخی

آزادی‌ها و حقوق مدنی محدود و مشروط در گوشه‌هایی از دنیا، مدرنیسم، سکولاریسم و هر آن چه که تبلور نوعی توسعه در زندگی بشر است، به علاوه‌ی تمامی حدود و ثغور و فراز و نشیب یا شرایط بقا و فنای آن‌ها، تابعی از کارکرد این دو فاکتور متضاد بوده است.

توسعه‌ی کاپیتالیستی جهان با این که چهره‌ی تاریخ و دنیا و زندگی بشر را دگرگون ساخته و با این که شرایط رشد فکری و تسلط انسان بر طبیعت را از پاره‌ای جهات وسعت بخشیده، اما به دلیل ماهیت انسان ستیز این نظام، در تمامی وجوه رویکردش، رشد آزاد، مختاریت اجتماعی و سلطه‌ی آدمی بر شرایط کار و طبیعت را در هم کوبید. هر چه سرمایه بیش تر و بیش تر بر دامنه‌ی توسعه‌اش افزود، کارگران و فرودستان جهان عمیق تر و عمیق تر از هستی آزاد انسانی خود ساقط شدند. هر چه بر قدرت سرمایه افزوده شد، قدرت دخالت مردم کارگر و فرودست دنیا در تعیین سرنوشت زندگی خود با روندی بسیار پر شتاب تر دچار زوال گردید. هر چه حجم و میزان تولید نعمت‌های مادی فزونی گرفت، دست رسی توده‌های کارگر به حاصل کار خویش غیر ممکن تر شد. مدارس، دانشگاه‌ها و موسسات پژوهشی حیرت آسا وسعت یافت، اما حاصل اکتشافات و دست آوردهای علمی بشر همه جا ابزار کار سرمایه برای شدت استثمار و تحکیم طوق بردگی طبقه‌ی کارگر دنیا بود. انستیتوها و مراکز پزشکی برای شناخت بیماری‌های میکروبی یا شیمیایی از هر سو فزونی یافت، اما محیط زیست انسان‌ها از همیشه‌ی تاریخ آلوده تر شد و عظیم ترین بخش سکنه‌ی کره‌ی زمین از دکتر و دارو و درمان، حتا از ابتدایی ترین تسهیلات پزشکی، بی بهره ماند. وسایل ارتباط جمعی و تکنولوژی اطلاعاتی جهان را در خود غرق کرد، اما بیش از ۳۰ درصد جمعیت ۷ سال به بالای دنیا از سواد اولیه‌ی خواندن و نوشتن محروم شد. این‌ها، این شکل انکشاف آکنده از نابرابری و بی حقوقی کارگران، این نوع توسعه‌ی ملامال از جنگ و توحش علیه انسان‌ها، این تعبیر توسعه در دانش بشری، این روایت از تمدن زایی، همه و همه مربوط به زمانی است که سرمایه داری از یک ظرفیت تاریخی برای توسعه‌ی انباشت برخوردار بوده است. حکایت دورانی است که سرمایه در جریان خلع ید از توده‌های عظیم روستایی، تولید فئودالی را با کار مزدبگیری، زندگی در بیغوله‌های تاریک قرون وسطی را با شهرنشینی، توسل به جادو و جنبل را با پنی سیلین، درشکه را با راه آهن و حمل و نقل با حیوانات را از طریق خطوط هوایی، جایگزین می ساخت. فاز کنونی سرمایه داری، فاز هیچ نوع توسعه‌ای سوی توسعه‌ی فقر و فلاکت و بی خانمانی، توسعه‌ی زندان‌ها و شکنجه گاه‌ها، توسعه‌ی یکه تازی ناسیونالیسم و مذهب، و توسعه‌ی مجدد انواع بیماری‌های به اصطلاح ریشه کن شده نیست. مدرن ترین دست آوردهای روز سرمایه داری، نابودسازی محیط زیست انسان‌ها، تنزل لحظه به لحظه‌ی سطح معیشت بشر، تباہ سازی اندیشه و دریافت آدم‌ها، خلق مداوم عرصه‌های جدید قربانی نمودن بشر در آستانه‌ی سود سرمایه برای پاسخ به ملزومات بقای امروز و فردای این نظام منحنط و انسان ستیز است.

برچیدن شیوه‌ی تولید سرمایه داری، پیش شرط اساسی و ضروری گشایش یک پروسه‌ی توسعه‌ی راستین در زندگی بشر است. انسان مزدبگیر، انسان مسخ و منحل در فرآیند کار، انسانی که بر سرنوشت کار و تولیدش هیچ تسلطی ندارد و در بندهند وجود اجتماعی‌اش مقهور حاصل کار متبلور و مرده‌ی خویش (سرمایه) است؛ انسان با خود بیگانه‌ای، که رابطه‌اش با سایر آدم‌ها یک رابطه‌ی شیئی وار خارج از اراده‌ی آزاد بشری است؛ چنین انسانی تنها و تنها با رفع این وضعیت می تواند دروازه‌ی کار و زندگی خویش را بر روی یک توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی انسان محور بگشاید.

مضمون توسعه‌ی سوسیالیستی، دقیقاً در نقطه‌ی مقابل و متضاد توسعه‌ی کاپیتالیستی قرار دارد. در این جا، محور انسان، انسان آزاد، انسان مسلط بر سرنوشت کار و تولید، انسان برابر با همه‌ی انسان‌های دیگر در کلیه‌ی شرایط کار و زیست و رفاه، انسان برابر در دخالت گری و اعمال اراده‌ی جمعی برای تعیین چند و چون زندگی اجتماعی است. توسعه‌ی سوسیالیستی، توسعه‌ی شرایط تسلط انسان بر پروسه‌ی کار، توسعه‌ی برابری آحاد انسان‌ها در همه‌ی امکانات زیستی و سطوح مختلف تصمیم گیری، توسعه‌ی خودیگانگی بشر و پیوند زدن رشد آزادانه‌ی هر انسان به رشد آزاد همگان است.

در مفهوم سوسیالیستی توسعه، برچیدن بساط مالکیت خصوصی و شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی، پیش شرط ورود بشریت به دروازه‌ی تاریخ زندگی آزاد و شرط مقدم برنامه ریزی یا پیش برد عملی طرح‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر برابری بشر است. تا پیش از این زمان، تنها فروغ توسعه‌ی انسانی یا تنها ملاک رشد آزاد بشری، همانا پیکار آگاهانه و سازمان یافته‌ی کارگران دنیا علیه اساس کار مزدوری، علیه این سد آهنین افراشته بر سر راه هر نوع رشد و تکامل آزاد بشر است. تاریخ در انتظار هنرنمایی پرولتاریایی است، که با در هم کوبیدن طومار پیش تاریخ، درهای توسعه‌ای دیگر را بر روی دیدگان خیره‌ی بشر بگشاید.

سرمایه داری ایران و بن بست توسعه

در فاصله‌ی میان سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶، میزان تشکیل سرمایه‌ی ناخالص داخلی ایران از  $\frac{۱۶}{۳}$  میلیارد ریال به  $\frac{۱۶۸}{۱}$  میلیارد ریال به قیمت ثابت افزایش یافت. این شاخص، از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۷، با روندی کاملاً معکوس از ۱۱۰۰ میلیارد ریال به ۳۷۰ میلیارد ریال به قیمت ثابت سال ۱۳۵۵ دچار کاهش شده است. در طول دوره‌ی اخیر (۱۳۶۷-۱۳۵۶)، نرخ سرمایه گذاری خالص سرانه از ۲۸۶۰۰ ریال بر پایه‌ی قیمت ثابت سال ۵۳ به ۲۷۰۰ ریال تنزل نموده است و بالاخره تولید سرانه‌ی ناخالص ملی که در سال ۱۳۵۷ با محاسبه‌ی قیمت ثابت ۵۳ معادل  $\frac{۱۰۵}{۶}$  هزار ریال بوده است، در سال ۱۳۶۷ تا میزان ۵۰ هزار ریال پایین آمده است.

ارقام و فاکتورهایی که در این جا مورد اشاره قرار می‌گیرند، بخشی از مهم ترین پایه ها و ضوابط کاپیتالیستی قضاوت پیرامون چند و چون موقعیت اقتصادی یک جامعه‌ی سرمایه داری را تعیین می‌کنند. این ارقام خیلی گویا، گواهی می‌دهند که سرمایه داری ایران از سال ۱۳۵۶ تا به امروز به طور بی وقفه دچار بحران است. نرخ رشد اقتصادی در طی این دوره علی العموم منفی بوده است و در برخی پریودها - برای مثال در فاصله‌ی میان ۶۴ تا ۶۷ - به طور سالانه  $\frac{۷}{۳}$  درصد گزارش شده است. مقایسه‌ی میان دو فاصله‌ی زمانی بالا - یعنی ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶ - از یک سو، و ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۷ و بعد از سوی دیگر، در تاریخ سرمایه داری ایران برای کمونیست‌ها و جنبش کارگری ایران بسیار درس آموز است یا حداقل می‌تواند درس آموز باشد. یک نگاه مارکسی به این تفاوت‌ها و پایه‌های مادی آن‌ها، می‌تواند سیمای شرایط عینی حی و حاضر مبارزه میان طبقه‌ی کارگر و سرمایه داری را کمی شفاف تر در معرض دید فعالین کمونیست جنبش کارگری قرار دهد. این تفاوت‌ها را با هم مرور کنیم.

در پریود نخست، شتاب نرخ سالانه‌ی انباشت در سطحی است که برخی سال‌ها - و به طور مثال سال ۱۳۵۴ - میزان رشد صنعتی کشور رقم خیره کننده‌ی  $\frac{۹۱}{۳}$  درصد را پشت سر می‌گذارد. در طی این پریود، سهم سرمایه داری ایران از محل تولید و صدور و فروش نفت خام از ۵۱۳ میلیون دلار به ۲۰۷۳۵ میلیون دلار افزایش می‌یابد و دولت بورژوازی ایران با استفاده از شرایط بازار یا نیاز سرمایه‌ی جهانی به انرژی، رقابت میان بخش‌های مختلف سرمایه و به طور خاص سرمایه داری آمریکا و ژاپن، موقعیت مساعد جامعه‌ی ایران به عنوان یک حوزه‌ی بسیار سودآور انباشت با نیروی کار وسیعاً ارزان، و ثبات سیاسی نسبی مبتنی بر سرکوب و کشتار سیستماتیک جنبش کارگری، موقعیت انحصاری اوپک و عوامل دیگر امکان می‌یابد که:

اولاً: متمرکزترین بخش سرمایه‌ی جهانی را به پیش ریز وسیع سرمایه در بازار داخلی جامعه جذب و جلب نماید؛ ثانیاً: حجم عظیمی از اضافه ارزش حاصل از استثمار پرولتاریای جهانی را به صورت رانت یا سود انحصاری ناشی از فروش نفت، وارد شریان اقتصاد کاپیتالیستی و پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی ایران سازد؛

دولت در پاسخ به نیازها و ملزومات ارزش افزایی سرمایه‌ی داخلی - و در همین گذر انحصارات بزرگ جهانی با اتکا به اضافه ارزش‌های انبوه نفتی - وظایف بسیار حساس و سرنوشت سازی را در توسعه‌ی پر شتاب کاپیتالیستی جامعه به عهده گرفت. اگر در جوامع غربی - مثلاً انگلیس قرن ۱۸ یا پس از آن - سرمایه داران خود بخشی از اضافه ارزش

حاصل را برای ساختن راه و جاده و بندر یا آب و برق و خطوط مواصلاتی و سایر تاسیسات پایه‌ای مورد نیاز توسعه‌ی انباشت کاپیتالیستی سرمایه‌گذاری می‌کردند، در این جا این دولت بود که به عنوان نهاد متمرکز پاسخ به الزامات خودگستری سرمایه، پرداخت تمامی این هزینه‌ها را از محل درآمدهای نفتی تقبل می‌نمود.

فقط در طی برنامه‌ی عمرانی پنجم (۱۳۵۶-۱۳۵۲)، مجموع بودجه‌ی جاری و عمرانی دولت برای کمک به ایجاد زیربنای اقتصادی مورد نیاز بخش خصوصی به رقم ۳/۷۶۰ میلیارد ریال بالغ گردید. کمک دولت به سرمایه‌داران داخلی و خارجی، مطلقاً در این حد متوقف نمی‌گردید. پرداخت سوبسیدهای کلان با هدف جلوگیری از افزایش بی‌رویه‌ی بهای کالاهای مصرفی و از این طریق فشار موثر بر سطح دستمزدها به نفع صاحبان سرمایه، اختصاص حداقل ۲۲۶۷ میلیارد ریال به مصارف نظامی برای حفظ امنیت سرمایه و کشتار و سرکوب جنبش کارگری یا سایر اعتراضات توده‌ای در طول برنامه‌ی اقتصادی مذکور، پرداخت اعتبارات بانکی سودآور به میزان متوسط ۲۰۰۰ میلیارد ریال در سال به سرمایه‌داران خصوصی، و موارد مشابه دیگر همه و همه امکاناتی بوده است که دولت بورژوازی با سخاوت تمام از محل فشار بر سطح معیشت طبقه‌ی کارگر به توسعه‌ی انباشت کاپیتالیستی، رونق انباشت سرمایه و سودآور بودن بیش و بیش‌تر سرمایه‌ی اجتماعی کشور در آن سال‌ها کمک می‌کرده است. برای این که اهمیت این نوع سرمایه‌گذاری‌های دولتی در پیش‌برد پروسه‌ی خودگستری کل سرمایه و اثرات آن در بالا بردن نرخ سود سرمایه‌ها بیش‌تر روشن شود، ذکر یک نکته خالی از فایده نیست. ارزش کل سرمایه‌ای که در طول برنامه‌ی پنجم، صرف انباشت در عرصه‌ی خاص صنعت گردیده است، حدود ۳۵۷ میلیارد ریال بود؛ حال آن که بودجه‌ی اختصاصی دولت به توسعه‌ی زیربنای اقتصادی - همان‌گونه که بالاتر اشاره شد - از مرز ۷۶۰ میلیارد ریال تجاوز می‌نمود. اگر بهای عمیقاً ارزان نیروی کار، به علاوه‌ی درجه‌ی محرومیت طبقه‌ی کارگر ایران از حداقل امکانات دارو و درمان و آموزش و خدمات و هر نوع تأمین اجتماعی را با همه‌ی داده‌هایی که اشاره کردیم یک جا در کنار هم ردیف و با هم جمع کنیم، آن‌گاه رمز و راز رونق پرشتاب و افسانه‌ای انباشت سرمایه در دوره‌ی مورد بحث را به خوبی لمس می‌کنیم. بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت به یمن اضافه ارزش‌های بیکران نفتی، به مقدار زیادی ارزان، نیروی کار وسیعاً خلع‌ید شده‌ی روستاها، به ثمن بخش همه جا در اختیار سرمایه‌داران، یارانه‌های دولتی برای پایین نگه داشتن سطح دستمزدها، به طور بی‌دریغ در جریان اقتصاد جاری، ترکیب ارگانیک سرمایه در قیاس با جوامع غربی، بسیار پایین، بازار فروش داخلی و منطقه‌ی پر رونق، و در یک کلام هر چه که سرمایه برای خودگستری و توسعه‌ی فرایند انباشت با تضمین بالاترین نرخ سود نیاز داشت، یک سره مهیا بود.

بحران اقتصادی سال ۱۳۵۶، بر این روند توسعه‌ی کاپیتالیستی یک نقطه‌ی پایان گذاشت. این بحران بسان هر بحران دیگر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، در پیشی گرفتن نرخ انباشت سرمایه نسبت به نرخ تولید اضافه ارزش ریشه داشت. بحران لزوماً و به صورت یک به یک، محصول بالا رفتن ترکیب ارگانیک در ساختار بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی کشور نبود، اما در یک نگاه جامع‌تر به مکان سرمایه‌داری ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری، پایه‌ی بحران دقیقاً در همان فرآیند، یعنی در فزونی ترکیب آلی سرمایه، نهفته بود. این مساله نیازمند یک بحث مشروح است، که پرداختن بدان در حوصله‌ی این نوشته نیست. آن چه در این جا به طور خاص مورد توجه ماست، توضیح علاج ناپذیری بحران اقتصادی موجود ایران و بن بست همه سوییحه‌ی توسعه‌ی اقتصادی جامعه در چهارچوب سرمایه‌داری حتا با ادامه‌ی اعمال همه‌ی اشکال توحش کاپیتالیستی علیه طبقه‌ی کارگر است. با این تذکر، رشته‌ی اصلی بحث خود را پی می‌گیریم.

توسعه و تداوم رونق انباشت داخلی در گرو آن بود که: سرمایه‌قادر به بالا بردن ظرفیت تولید و افزایش بارآوری کار اجتماعی در مقیاس مطلوب باشد؛ با فزونی حجم انباشت سرمایه، سهم اضافه ارزش‌های نفتی در بازتولید و سودآوری کل سرمایه به طور نسبی کاهش یابد؛ و افزایش بارآوری کار اجتماعی در قلمروهای مختلف تولید، بار این کاهش را

جبران کند؛ قدرت رقابت سرمایه در بازارهای منطقه و جهان بالا رود؛ سرمایه نرخ سودی را متحقق کند، که امکان جایگزینی اضافه ارزش های نفتی توسط اضافه ارزش های دیگر برای سرمایه گذاری در عرصه های پایه ای اقتصاد حاصل گردد؛ و بهای تشکیل سرمایه ی الحاقی سالیانه و بهای تولیدات سالانه کاهش یابد. سرمایه داری ایران،

اولاً: برای دست یابی به این شرایط، نیازمند آن بود که به روال معمول سطح معیشت کارگران را در پایین ترین حد ممکن نگه دارد، دهشت بارتترین نوع خفقان و دیکتاتوری را بر طبقه ی کارگر و توده های فرودست اعمال کند، بخش بسیار عظیمی از حاصل استثمار توده های کارگر را به مخارج تسلیحاتی، ارتش، پلیس و سایر نهادهای سرکوب اختصاص دهد، و هر نوع حق و حقوق مدنی، آزادی های سیاسی، حق تشکل و اعتراض یا ابتدایی ترین امکانات رفاهی، آموزشی، دارو و درمان و بیمه های اجتماعی را از کارگران و فرودستان دریغ کند.

ثانیاً: و در صورت تحقق تمامی این شرط و شروطها به مثابه ی بخش عمدتاً تولید کننده ی وسایل مصرف در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، به طور مستمر در معرض سرریز بار بحران سرمایه ی جهانی باشد.

سرمایه داری ایران در طی دوران اعتلای ۵۲ تا ۵۵، در زمینه ی بالا بردن ظرفیت تولید و افزایش بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت در بازار جهانی، جایگزینی اضافه ارزش های نفتی توسط اضافه ارزش حاصل از عرصه های دیگر تولید، کاهش بهای تشکیل سرمایه ی الحاقی سالیانه و تولیدات سالانه و نظایر این ها به هیچ موفقیتی دست نیافت و لاجرم بسان بخشی از سرمایه ی جهانی که در فرآیند سراسری انباشت بین المللی قادر به بازتولید خود نیست، به بدترین شکلی آماج سرریز بحران سرمایه داری جهانی قرار گرفت. حادثه ای که احتمال وقوع آن قریب به یقین بود و از اواخر سال ۱۳۵۵ عملاً به واقعیت پیوست. با اوج گیری بحران، بازسازی اقتصاد ایران در چهارچوب کاپیتالیستی، پدیده ای اگر نه تماماً محال، اما حدوداً ناممکن شد و آن چه که در دوران حاکمیت رژیم اسلامی اتفاق افتاده است، درست موید همین برداشت است.

اگر در فاصله ی میان ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، گردش ۱۰۷ میلیارد دلار اضافه ارزش نفتی در پروسه ی بازتولید سرمایه ی اجتماعی می توانست نقش موثری در توسعه ی بخش هایی مانند راه، انرژی، بنادر، ساختمان و سایر تاسیسات پایه ای مورد نیاز سرمایه یا پرداخت سوسیدها و کاهش دست مزد کارگران و مشابه این ها ایفا کند، درآمد ۱۹۴ میلیارد دلاری سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۱ دیگر قادر به ایفای چنین نقشی نبود. هزینه های قلع و قمع و کشتار جنبش کارگری یا بازتولید دیکتاتوری و قهر عریان سرمایه داری، که در طول برنامه ی پنجم زیر سقف ۲۲۰۰ میلیارد ریال و معادل ۶۵/۳ درصد اعتبارات عمرانی بود، در برنامه ی اول توسعه ی رژیم اسلامی از مرز ۶۷۰۰ میلیارد ریال در گذشت و نسبت آن به اعتبارات عمرانی تا ۸۲ درصد بالا رفت. تاکید بر این نکته ضروری است - که بر خلاف انگاره های لیبرالی - تحمیل این هزینه ی سرسام آور نظامی و تسلیحاتی بر گرده ی طبقه ی کارگر، نه در مجرد تاتارمنشی و نامتمدنی پان اسلامیست ها، که بیش تر از آن و اساساً در پیوند ناگسستنی میان ملزومات بقای سیستم کاپیتالیستی و توحش میلیتاریستی سرمایه علیه طبقه ی کارگر ریشه دارد.

میزان کمک های دولتی به ایجاد زیربنای اقتصادی از محل اضافه ارزش های نفتی، که در برنامه ی عمرانی پنجم رژیم سابق ۷۶۰/۳ میلیارد ریال بود، در برنامه ی اول توسعه ی دولت رفسنجانی به رقم ۱۶۹۸/۵ رسید؛ اما مکان و درجه ی تاثیر این کمک ها در رونق انباشت سرمایه به طور خیره کننده ای کم تر از گذشته بود. در طول این فاصله ی چند ساله، هزینه ی سرمایه گذاری - به ویژه با توجه به تغییرات فاحش برابری ریال با ارز - به طور بسیار تعیین کننده ای بالاتر بود و این امر حجم و مقدار تاسیسات پایه ای ساخته شده از محل کمک های دولتی به سود سرمایه ی اجتماعی را به طور بارز کاهش می داد. از این گذشته، رویکرد پروسه ی انباشت سرمایه برای غلبه ی نسبی بر وضعیت حاد بحرانی در همین رابطه ی معین نیز به حجم اضافه ارزش نفتی به مراتب بیش تری در قیاس با گذشته نیاز داشت.

چیزی که تحقق آن برای سرمایه داری ایران ممکن نبود.

در فاصله‌ی میان برنامه‌ی پنجم عمرانی رژیم شاه و برنامه‌ی اول توسعه‌ی دولت رفسنجانی، جمعیت کشور حدود دو برابر شد. شمار دانش‌آموزان از ۸ میلیون به ۱۹ میلیون رسید. نیاز جامعه به مدارس و دانشگاه و کادر آموزشی، نیروی کار متخصص، مسکن و شهرسازی، برق، آب، بیمارستان، تربیت پزشک و سایر امکانات، حتا در پایین‌ترین سطح و حتا با حفظ استانداردهای پیشین، از دو برابر گذشته بالاتر رفت. سرمایه‌ی اجتماعی ایران زیر فشار بحران اقتصادی و بی‌ثباتی همه‌نوعی، مطلقاً ظرفیت پاسخ به این ملزومات را نداشت و فروماندگی بورژوازی از حل و فصل کاپیتالیستی این معضلات به نوبه‌ی خود آسیب‌پذیری اقتصادی پروسه‌ی بازتولید سرمایه و تشتت و بی‌ثباتی حاکمیت سیاسی بورژوازی را به دنبال می‌آورد. باز هم نیاز به تاکید است، که عجز بورژوازی ایران در پاسخ به نازل‌ترین سطح این ملزومات، در ناهمگنی پان‌اسلامیسم با الزامات مدرنیسم خلاصه نمی‌شد. معضل اساسی، در زبونی کامل نظام کاپیتالیستی برای پیش برد هر نوع فرآیند توسعه‌ی اجتماعی و مدنی نهفته است. این نکته‌ای است، که بورژوازی و چپ رفرمیستی ایران هیچ‌گاه قادر به درک آن نبوده و نیستند. فروماندگی بورژوازی ایران در رویکرد به این نوع پروسه‌های توسعه، صرفاً به این معنی است که سرمایه داری ایران برای دست‌یابی به سود دل‌خواه و تداوم پروسه‌ی بازآبناشت، تمامی هزینه‌ها و بار اقتصادی این طرح‌ها را بر کار پرداخت شده‌ی ناچیز کارگران – یعنی سطح معیشت به غایت پایین توده‌های کارگر – بار می‌کند. بورژوازی ایران برای پرداختن به این پروژه‌ها، حتا در همین حد فلاکت بار موجود، مطابق مصوبات برنامه‌ی نخست توسعه‌ی اقتصادی رفسنجانی، فقط در دو عرصه‌ی آموزش و بهداشت نزدیک به ۱۲ هزار میلیارد ریال بر دوش مردم کارگر و فرودست سرشکن نموده است.

در طی دوران حاکمیت رژیم اسلامی، سالانه به طور متوسط ۵۰ هزار میلیارد ریال از محل اضافه‌ارزش‌های نفتی به عنوان سوبسید – به شکل مستقیم و غیر مستقیم – به صاحبان سرمایه پرداخت گردیده است. یارانه‌ها در سال‌های پیش از استقرار این رژیم، نقش مهمی در کاهش هزینه‌ی سرمایه‌گذاری، پایین نگه داشتن سطح دست‌مزدها و جلوگیری از سقوط انفجارآمیز دست‌مزدهای واقعی کارگران داشته است. در دوره‌ی اخیر بالعکس، کل این سوبسیدها به نقدینگی بخش خصوصی تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که حجم این نقدینگی در سال ۱۳۷۱، از چهار برابر کل درآمد سالانه‌ی دولت فراتر رفت!

در یک کلام، طرح‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و کمک‌های متنوعی که در رژیم شاه – و به طور مثال در طی برنامه‌ی پنجم عمرانی – از محل اضافه‌ارزش‌های نفتی و مهم‌تر از آن به مدد فشار مرگ بار بر سطح معیشت کارگران و فرودستان می‌توانست در انکشاف بیش و بیش‌تر کاپیتالیستی جامعه و رونق‌آبناشت سرمایه موثر افتد، در این دوره چاره‌سازی چندانی نداشت و این امر بسیار بیش‌تر از آن که در نامتمدنی یا توحش بی‌مرز رژیم اسلامی ریشه داشته باشد، در تناقضات ذاتی سرمایه و انحطاط توحش بار نظام کاپیتالیستی ریشه داشت. این تحلیل که مجرد هزینه‌های نظامی، مخارج جنگ رژیم با عراق، اقلام سهمگین دزدی‌ها و حیف و میل‌ها و یا از همه مهم‌تر بی‌ثباتی سیاسی و عقب ماندگی قرون وسطایی جمهوری اسلامی از عوامل اساسی تداوم بحران اقتصادی بوده است، یک تحلیل لیبرالی و سوسیال رفرمیستی است. تردیدی نیست، که هر کدام این‌ها به نوبه‌ی خود تاثیراتی داشته‌اند؛ اما معضل اساسی در شکست سیاست بازسازی اقتصاد جامعه، نه این‌ها، که خود سرمایه و ناممکن بودن بازسازی اقتصاد موجود در چهارچوب سرمایه داری بوده است. درندگی و توحش همه‌سویه‌ی رژیم اسلامی، بیش از هر چیز تجسم تلاش بی‌ثمر متحجرت‌ترین بخش بورژوازی ایران برای ممکن ساختن این ناممکن از طریق توسعه‌ی بی‌مرز فقر و فاقه‌ی طبقه‌ی کارگر و توده‌ی فرودست جامعه بوده است.

یکی از مکانیسم‌های تعیین‌کننده‌ی سرشکن شدن بحران سرمایه‌ی جهانی بر پروسه‌ی بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی کشورهایی مانند ایران، نقش مسلط انحصارات جهانی در تشکیل نرخ سود عمومی، افزایش بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت

جوامع حوزه‌ی صدور سرمایه و تصرف بخشی از اضافه ارزش حاصل از استثمار طبقه‌ی کارگر این کشورها در این راستا است. کسری صادرات ایران نسبت به واردات، که در سال‌های اول دهه‌ی ۵۰ حدود ۲ میلیارد دلار و در سال ۱۳۶۷ بالغ بر ۷ میلیارد دلار بود، فقط تا سال ۱۳۷۰ از مرز ۲۷ میلیارد دلار بالاتر رفت. در همین سال، میزان ارزش دریافتی ناشی از فروش نفت حدود ۱۳/۸ میلیارد دلار و ارزش واردات کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی از بازار جهانی سرمایه بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار بوده است. این ارقام از یک نرخ انفجاری در افزایش بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت در بازار داخلی جامعه حکایت می‌کند، پدیده‌ای که اولاً: روند انباشت سرمایه در این حوزه‌ی مشخص را کند می‌سازد و ثانیاً: تمامی بار بازتولید سرمایه و سودآوری آن در نامساعدترین شرایط تولیدی را بر دوش طبقه‌ی کارگر سرشکن می‌کند.

تا سال ۱۳۵۶، نسبت سرمایه‌گذاری برای افزایش هر واحد تولیدی در قلمرو سرمایه‌ی اجتماعی کشور، قریب ۳/۵ درصد گزارش گردیده است؛ در حالی که این نسبت فقط تا سال ۱۳۶۳، به ۲۱ یعنی نزدیک به ۷ برابر فزونی گرفته است. همین ارقام می‌گویند، که فقط در فاصله‌ی میان ۵۶ تا ۶۳، یعنی مدتی کم‌تر از ۷ سال، هزینه‌ی تولید در حوزه‌ی بازنباشت سرمایه تا ۷ برابر بالا رفته است. تنزل فاحش و مستمر برابری پول داخلی با ارزش‌های معتبر بین المللی نیز به نوبه‌ی خود در افزایش جهش واری بهای تشکیل سرمایه‌ی ثابت و کلا تشکیل سرمایه‌ی سالانه نقش بسیار بارز داشته است. قیمت نخ مورد استفاده‌ی صنایع نساجی فقط در طی دوره‌ی چهار ماهه‌ی خرداد تا مهر سال ۱۳۷۳، زیر فشار نوسانات برابری ریال با ارز، ۳۰۰ درصد بالا رفته بود. در نظر بیاورید که در سال ۱۳۷۰، سرمایه‌ی اجتماعی ایران برای واردات کالاهای مورد احتیاج پروسه‌ی بازتولیدش به ۲۷ میلیارد دلار ارز بین المللی نیاز داشته است. ما به ازای ریالی این رقم در بازار داخلی برای این سال، بالغ بر ۸۱ هزار میلیارد ریال، اما در سال‌های پیش از حاکمیت رژیم اسلامی چیزی حدود ۲۱۶۰ میلیارد ریال بوده است. رقم نخست نزدیک به ۳۶ برابر رقم دوم است، که اگر نه دقیق، اما به طور نسبی نوعی شاخص برای افزایش بهای تشکیل سرمایه در طی این مدت لااقل در پاره‌ای از عرصه‌های انباشت است. ترجمه‌ی واقعی کاپیتالیستی این تفاوت‌های فاحش و غول پیکر در قیمت تشکیل سرمایه‌ی ثابت سالانه این است، که کارگر ایران باید با کار شاق و غوطه خوردن در فقر و گرسنگی و بی مسکنی و محرومیت از همه چیز، بار سنگین سودهای کلان سرمایه‌ی اجتماعی، به علاوه‌ی بار بحران بین المللی سرمایه، را یک جا تحمل کند. این ارقام می‌گویند، که بخش متمرکزتر و انحصاری سرمایه‌ی جهانی که زیر فشار ترکیب ارگانیک بسیار بالا دچار – و یا در معرض تحمل – بحران است، به دلیل نقش مسلط در تعیین قیمت‌ها و تشکیل نرخ سود بین المللی این امکان را دارد که بهای محصولات تولیدی را که در عین حال اجزای سرمایه‌ی ثابت جوامعی مانند ایران است، تا سر حد ممکن بالا ببرد. این بدان معنی است، که سهم قابل توجهی از اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای ایران را با توسل به یک مکانیسم درونی سرمایه به سود خود ضمیمه کند.

سرمایه‌ی اجتماعی ایران به دلیل موقعیت معین خود در تقسیم کار جهانی، ترکیب آلی نازل‌تر و بارآوری کار بسیار پایین‌تر، پروسه‌ی بازتولیدش را بر متن چنین شرایطی محقق می‌سازد و در این راستا تا هر کجا که ممکن باشد بار بحران اقتصادی خود و سرمایه‌ی بین المللی را بر سطح معیشت طبقه‌ی کارگر ایران سرشکن می‌کند. کارکرد این مولفه، به نوبه‌ی خود، سرمایه‌ی اجتماعی ایران را از همه‌ی جهات و در تمامی عوامل بازتولید در موقعیت شکننده قرار می‌دهد. در طول چهار سال نخست برنامه‌ی اول اقتصادی دولت رفسنجانی (۷۲-۶۷)، نسبت انباشت سرمایه به تولید ناخالص داخلی سالانه به طور متوسط ۱۰/۶ درصد بوده است، اما درست در همین فاصله هزینه‌ی استهلاک ماشین آلات به دلیل فرسودگی بیش از حد در بسیاری از قلمروها معادل ۱۰ تا ۱۲ درصد تولید ناخالص گزارش گردیده است. این امر نشان‌گر آن است، که سرمایه‌ی اجتماعی در فرآیند بازتولیدش – به رغم اعمال سفاکانه‌ترین شکل استثمار بر توده‌های کارگر – باز هم از حداقل ظرفیت لازم برای افزایش بارآوری از طریق توسعه‌ی تکنولوژی و مدرنیزاسیون صنعت بی بهره بوده است. توسعه‌ی تاسیسات پایه‌ای مورد نیاز گسترش انباشت که در گذشته به یمن وزن

موثر اضافه ارزش های نفتی در کل حجم سرمایه گذاری سالانه حداقل در سطح مقدماتی پاسخ گو بود، در دوره ی اخیر جواب گو نبوده است. به عنوان مثال، سرمایه داری ایران هم اکنون از لحاظ امکانات حمل و نقل، راه های اسفالت، راه آهن و نظایر این ها، حتا از بسیاری جوامع موسوم به «جهان سوم» عقب تر مانده است. گروه تحقیق اقتصادی مجلس شورای اسلامی در گزارشی می نویسد که: ضریب افزایش ترکیب فنی سرمایه، که پیش از سال ۱۳۵۷ معمولا مثبت و از ۲/۴ تجاوز می کرده است، در دوران رژیم اسلامی به طور فاحش تنزل نموده و به ۴۴- رسیده است. عمر متوسط ماشین آلات صنعتی در جوامع پیش رفته ی سرمایه داری حدودا ۸ سال است، اما قدمت بسیاری از دستگاه های بافندگی و ریسندگی یا سایر ماشین های مورد استفاده در کارگاه های صنعتی ایران به ۷۰ تا ۸۰ سال می رسد. تکنیک نازل و بارآوری پایین کار در حوزه های بازتولید سرمایه ی اجتماعی ایران به نوبه ی خود سبب می شود، که بهای تولیدات به شدت بالا باشد. برای مثال، بهای تمام شده ی هر کیلو فولاد ایران حدود ۱/۵ برابر قیمت بین المللی است. در این جا یادآوری این نکته حائز اهمیت است، که حدت بحران کاپیتالیستی با تمامی فاکتورهای تعیین کننده ای که کارکرد آن ها موجب تداوم بحران و اختلال پروسه ی بازتولید سرمایه ی اجتماعی است، مطلقا منافی روند صعودی نرخ اضافه ارزش حاصل از کار پرولتاریای ایران در این سال ها نیست. به بیان دیگر، نسبت اضافه ارزش سالانه ای که کارگران هم اکنون تولید می کنند به دست مزد سالیانه ای که دریافت می دارند، در قیاس با دوره های پیشین، نه فقط پایین نیامده است، که بالاتر نیز رفته است. پیچیدگی قضیه در چگونگی توزیع اضافه ارزش بین بخش های مختلف سرمایه در سطح جهانی نهفته است. سرمایه ی اجتماعی ایران - سوی بخش نفت - به دلیل سطح نازل بارآوری کار و عوامل دیگری که اشاره کردیم، اولاً: در پروسه ی توزیع اضافه ارزش میان بخش های مختلف سرمایه ی بین المللی از موقعیتی نازل برخوردار است؛ ثانیاً: و بر پایه ی همین عوامل، کانون سرریز بحران بخش متمرکزتر و انحصاری سرمایه ی جهانی است. در این جا مجال توضیح بیشتر این نکته نیست، تنها تاکید می کنیم که فروماندگی سرمایه داری ایران در رابطه با بحران، نه از کسر و کمبود اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای ایران، که از موقعیت ضعیف سرمایه ی اجتماعی در فرآیند تشکیل نرخ سود عمومی در سطح جهانی و عدم دست یابی به نرخ سود مناسب در قلمرو بازتولید است. در چنین موقعیت نامساعد ارزش افزایی بخش های تولیدی در بازار داخلی ایران، بخش قابل توجهی از سرمایه ی اجتماعی در اشکال مختلف به عرصه های پر سودتری از پروسه ی بازتولید سرمایه ی جهانی روی می آورند. آمارهای پراکنده ای از ارقام نجومی سرمایه های سرمایه داران ایرانی در بازارهای آسیا، اروپا و آمریکا منتشر می شود، که حتا پایین ترین آن ها گواه موقعیت بسیار شکننده ی سرمایه ی اجتماعی ایران در قلمرو ارزش افزایی سرمایه ی جهانی است. در بازار داخلی ایران نیز اگر نه همه، اما یکی از علل اصلی هجوم سرمایه ها به عرصه ی تجارت جهانی کالا، همین موقعیت ضعیف بخش مولد سرمایه ی اجتماعی در احراز نرخ سود دل خواه است. آن چه که در طی این مدت، روند بازانباشت سرمایه را به گونه ای سر پا نگه داشته است، تنها یک چیز است: تنزل مرگ بار و برای خیلی ها باور نکردنی همان سطح معیشت همیشه نازل توده های وسیع طبقه ی کارگر. فقر، گرسنگی، مرگ و میر روزانه، بی بهداشتی مطلق، بی آموزشی و بی بهرگی از هر نوع حق و حقوق اقتصادی، رفاهی یا مدنی و سیاسی کارگران، تنها پشتوانه ی استمرار بازتولید سرمایه در شرایط بحران زده ی جاری است.

طرح هر نوع راه حل توسعه ی اقتصادی ایران در چهارچوب نظم سرمایه در گرو تشدید هر چه دهشت ناک تر شرایط کار و زیست توده های کارگر است. طبقه ی کارگر ایران اگر فقط به زنده ماندن خود می اندیشد، یک راه بیش تر در پیش روی ندارد. طرح راه حل عاجل سوسیالیستی و سازمان دادن پیکار سراسری شورایی برای جایگزینی وضعیت موجود با یک نظم اقتصادی اجتماعی مبتنی بر محو کار مزدوری، تنها راه فرار وی از مهلکه ی موجود است. در این جا کاملا حق خواهند داشت کسانی، که پیرامون عدم آمادگی حی و حاضر پرولتاریای ایران در انجام این تحول سترگ یا معضل به مراتب عظیم تر بعدی وی در تحول سوسیالیستی اقتصاد هشدار دهند. اینان بدون تردید حق دارند، اگر مشکلات

بازسازی سوسیالیستی اقتصاد را از معضل بازسازی کاپیتالیستی آن سنگین تر ارزیابی کنند. حق دارند، اگر ادعا کنند که طبقه‌ی کارگر ایران در جریان تحول سوسیالیستی اقتصاد نیز تمامی فشار موجود اقتصادی سرمایه‌ی جهانی، به علاوه‌ی تعرض توحش بار نظامی‌اش را تحمل خواهد کرد. این حرف‌ها همه درست است. اما عقل سلیم انسانی، درد عمیق جراحی را توجیه تن دادن بیمار به مرگ قطعی نمی‌کند. چشم انداز بازسازی سوسیالیستی اقتصاد و توسعه‌ی اجتماعی ایران در زیر بیرق یک انقلاب راستین کارگری و استقرار سازمان شورایی کار و مدنیت سوسیالیستی، نه فقط اتوپیک و ناروشن نیست، که بالعکس شفاف و متکی به پایه‌های مستحکم مادی است.

بر اساس یک برآورد سال نامه‌ی آماری در سال ۱۳۷۵، هشت میلیون کارگر ایرانی حتا در همین وضعیت هول ناک بحران کاپیتالیستی، ۱۴۴ هزار میلیارد ریال برای سرمایه داران سود تولید کرده‌اند. در همین سال، وجود دولت سرمایه داری، ۴۳ هزار میلیارد ریال برای طبقه‌ی کارگر فقط هزینه‌ی اقتصادی داشته است. به بیان دیگر، طبقه‌ی کارگر ایران مبلغی معادل کل هزینه‌ی معیشت و دارو و درمان و آموزش و تمامی دار و ندار خویش را صرف برپایی دولتی ساخته است، که تنها فلسفه‌ی وجودیش تحکیم طوق بردگی مزدی بر گرده‌ی وی بوده است. در همین سال، توده‌های کارگر ایران از کل محصول کار و تولید سالانه‌ی خود، فقط ۴۵ هزار میلیارد ریال را صرف هزینه‌ی خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت و درمان و آموزش و همه‌ی امکانات اجتماعی دیگر نموده‌اند! تحول سوسیالیستی اقتصاد و لغو کار مزدوری در همان نخستین گام، رقم ۱۴۴ هزار میلیارد ریال سود سرمایه، به علاوه‌ی ۴۳ هزار میلیارد ریال هزینه‌ی نگه داری دولت را که معادل ۵ برابر کل هزینه‌ی معیشتی و امکانات رفاهی یا آموزشی و درمانی و همه چیز اوست، به خود باز می‌گرداند و بر اساس اراده‌ی آزاد متحد شورایی توده‌های طبقه‌ی خویش به بهبود معیشت و توسعه‌ی سوسیالیستی اقتصاد و امکانات رفاهی و اجتماعی جامعه اختصاص می‌دهد. در چشم انداز تحول سوسیالیستی جامعه، یک جمعیت چندین میلیونی شکنجه‌گر، آخوند، سرمایه دار، رمال، جلا، وزیر، وکیل، زندانبان، پلیس، ارتشی، خواهر زینب، مفتش ثارالله و مانند این‌ها از زندگی تبه کارانه و انگل وار به عرصه‌ی کار و زیست آزاد انسانی منتقل می‌گردند. اینان که در حال حاضر بسان یک غده‌ی بدخیم سرطانی، بخش اعظم حاصل کار کارگران را می‌بلعند تا نظم انسان ستیز و سراسر جنایت سرمایه داری را بر طبقه‌ی کارگر تحمیل کنند، به سازمان شورایی کار، تولید و مدنیت سوسیالیستی انتقال می‌یابند، تا نیروی کار جامعه برای توسعه‌ی سطح تولید و رفاه همگانی و بالا بردن زمان فراغت و پرورش جسمی و روحی شهروندان دو چندان گردد. تحول سوسیالیستی جامعه، هزاران میلیارد ریال حاصل کار کارگران را که اینک به طور سالانه صرف انباشتن زرادخانه‌های نظامی و تسلیح ارتش انسان کش بورژوازی می‌شود، به نفع بهبود معیشت، بهداشت، آموزش و رفاه شهروندان به کار خواهد انداخت. انقلاب کارگری با لغو مالکیت خصوصی، امکان می‌دهد که ۸۰ درصد حاصل کار کارگران و نیمه پرولتاریای روستا – که امروز به صورت اضافه ارزش توسط سرمایه داران زمین دار چپاول می‌گردد – به زندگی، رفاه، تغذیه و آسایش توده‌ی شهروند بازگردد. انقلاب کارگری با لغو مالکیت خصوصی و مصادره‌ی اماکن دولتی، کل توده‌ی شهروند را از بی مسکنی نجات خواهد داد. این‌ها و ده‌ها تحول دیگر از این قبیل، همه و همه پروژه‌هایی هستند که طبقه‌ی کارگر با انقلاب خویش قادر است در سریع‌ترین زمان و به طور ضربتی به اجرا گذارد. تحولاتی که به کارگران امکان می‌دهد، تا دروازه‌ی یک توسعه‌ی واقعی سوسیالیستی و انسان محور را بر روی زندگی خویش بگشایند.

طبقه‌ی کارگر ایران، فی الحال آماده‌ی انجام چنین کاری نیست، اما طرح یک راه حل روشن و بالفعل کمونیستی، استخراج مطالبات جاری از بطن این راه حل و تبدیل آن به مضمون واقعی پیکار علیه بورژوازی، و سازمان یابی شورایی حول این راه حل اجتماعی، تنها طریق رهایی توده‌های کارگر از مهلکه‌ی فلاکت و سیه روزی رو به گسترش نظام سرمایه داری است. شاید عده‌ای بگویند، که سرمایه‌ی جهانی دست یازی به چنین انقلابی را در هیچ کشوری تحمل نخواهد کرد. اینان چشم بسته غیب می‌گویند. بورژوازی قرار نیست تحمل کند. پرولتاریاست که باید بر بورژوازی تحمیل

کند و این کار مطلقاً محال نیست.

---

منابع

- \_ سال نامه های آماری رژیم اسلامی، ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵؛
- \_ اقتصاد ایران، ابراهیم رزاقی؛
- \_ اطلاعات اقتصادی، سیاسی؛
- \_ گاهنامه ی ایران فردا، سال ۱۳۷۲؛
- \_ نقدی بر خصوصی سازی ایران، ابراهیم رزاقی؛
- \_ روزنامه ی رسالت، سال ۱۳۷۲؛
- **Offensiv**، نشریه ی هفتگی حزب عدالت اجتماعی سوئد؛
- \_ رشد روابط سرمایه داری در ایران، جلد دوم، سوداگر؛
- \_ آینه ی اقتصاد، سال ۱۳۷۲؛
- \_ روزنامه ی سلام، سال ۷۲ و ۷۳؛
- \_ روزنامه ی اطلاعات، سال ۱۳۷۰؛
- \_ موانع توسعه ی اقتصادی ایران، دکتر امیر باقر مدنی؛